سلسله مباحث معارفی
سید محمد ضیاءآبادی

۰۲۸

صفیر هدایت

۱۳جمادی‌الاول ۱۴۲۵ برابر با ۱۲ تیرماه ۱۳۸۳

دل، خسته
از آن دستِ بسته
و پهلوی شکسته

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

اَلْحمدُ لِلّه رَبِّ الْعالَمینَ ، وَصَلَّی اللهُ عَلی سَیِّدِنا وَنَبِیِّنا وَحَبیبِ اِلهِنا اَبِی الْقاسِمِ مُحَمَّد ، وَعَلی اَهْلِ بَیْتِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ ، سِیَّما بَقِیَّةِ اللهِ الاَعْظَمِ مَوْلانا الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ (عَجَّلَ اللهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریف)، وَلَعْنَةُ اللهِ عَلی اَعْدائِهِمْ اَجْمَعینَ اِلی قِیامِ یَوْمِ الدّین . اَلسَّلامُ عَلَی الْمَهْدیِّ الَّذی وَعَدَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ الاُمَمَ اَنْ یَجْمَعَ بِهِ الْکَلِمَ ، وَیَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ ، وَیَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً، وَ یُمَکِّنَ لَهُ ، وَیُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنینَ.

بسم الله الرحمن الرحیم

ضرورت عقلی عزاداری برای حضرت زهرا علیهاالسلام

روز سیزدهم ماه جُمادَی الاُولیٰ بنا بر نقلی، روز شهادت حضرت صدّیقه‌ی کبریٰ فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام است. ما شیعه‌ی امامیّه دو حادثه‌ی تاریخی مذهبی داریم که همیشه و همه ساله ذکر و یاد آن دو حادثه را تجدید می کنیم و باید هم تجدید کنیم و آنها را زنده نگه داریم! یکی حادثه‌ی عاشورا و شهادت امام سیّدالشّهدا علیه‌السلام و دیگر فاطمیّه و ایّام شهادت جانگداز حضرت صدّیقه‌ی کبریٰ علیهاالسلام است. شاید در ذهن کسانی این توهّم پیش بیاید که تجدید خاطره‌ی حوادث غم‌انگیز گذشته‌ی تاریخ، چه ضرورت و فایده‌ای دارد و چه بسا سبب تولید تفرقه و اختلاف و تشتّت در میان امّت اسلامی بشود و تفرقه و تشتّت در میان یک امّت در واقع مرگ آن امّت است!

در جواب این توهّم می گوییم: اگر آن حوادث و وقایع گذشته فقط جنبه‌ی تاریخی داشته باشد تجدید خاطره‌ی آن نه ضرورت و نه فایده‌ی مهمّی خواهد داشت. امّا اگر آن وقایع ارتباط با عقاید مذهبی داشته باشد یعنی مردمی اعتقاداتی بر اساس همان حوادث و وقایع گذشته به دست آورده‌اند؛ اعتقاداتی که برای آنها جنبه‌ی حیاتی دارد یعنی با آن

---

* خسته: دردمند، بیمار.

اعتقادات در دنیا باید زندگی کنند و تأمین سعادت دنیوی بنمایند و پس از مرگ در عالم برزخ و محشر نیز با همان اعتقادات ادامه‌ی حیات ابدی بدهند و در کنار آن اعتقادات در گذشته‌ی تاریخ دو گروه اظهار وجود کرده و در عین مخالفت اساسی با یکدیگر هر یک ادّعای بودن صاحبان اصلی آن عقاید و دارندگان سمت پیشوایی امّت را داشته‌اند و امّت را به پیروی از خود دعوت کرده و راه خود را، تنها راه مستقیم به سوی خدا ارائه نموده‌اند و بدیهی است که به طور مسلّم یکی از دو گروه حقّ است و دیگری باطل! زیرا ممکن نیست دو گروهی که رودرروی هم ایستاده و یکدیگر را تخطئه* می‌کنند هر دو حقّ باشند. حال، کسی که امروز می‌خواهد آن عقاید حقّه را به دست آورده و از طریق آشنا شدن با اصول و فروع دین و عمل به آن، سعادت دنیوی و حیات ابدی اخروی را تأمین نماید، از کدام گروه از آن دو گروه مخالف یکدیگر پیروی کند؟ در حالی که هر یک برنامه‌ی دینی خاصّی ارائه می‌نمایند و راه خود را راه به سوی بهشت و راه فرقه‌ی مخالف را راه به سوی جهنّم می‌دانند! در این موقع است که به حکم عقل لازم می‌شود انسانِ دین‌طلب، درباره‌ی تاریخ گذشته‌ی آن دو گروه به تحقیق و شناسایی کامل بپردازد و آنها را از حیث افکار و اخلاق و اعمال و صادق و کاذب بودن، امین و خائن بودن، عادل و ظالم بودن و ... بشناسد تا بتواند سرمایه‌ی اصلی حیات دنیوی و اخروی خود را در مسیر تبعیّت از آنها به دست آورد و با اطمینان خاطر به زندگی دینی خویش ادامه دهد. این عقل است که می‌گوید: اگر آب و نان که مایه‌ی حیات و بقاء شماست به دست دو گروه افتاده است و احتمال می‌دهید گروهی از روی جهل و نادانی یا از روی بغض و دشمنی می‌خواهند شما را از طریق آب و نان مسموم کنند، طبیعی است به صرف همین احتمال، خود را موظّف به شناسایی هر دو گروه می‌دانید تا آب و نان سالم به دست آورید.

دین و عقاید و احکام دینی که تأمین کننده‌ی حیات ابدی شماست؛ به مراتب

---

* تخطئه: دیگری را خطاکار دانستن.

ضروری تر از آب و نان است که وسیله‌ی حیات موقّت و پایان‌پذیر دنیوی شماست. از این رو است که می گوییم: تحقیق و تتبّع* در تاریخ دو گروهی که از پانزده قرن قبل در رأس امّت اسلامی قرار گرفته‌اند و تأسیس مکتب «تشیّع» و «تسنّن» را باعث شده و خود را مرجع دینی امّت معرّفی کرده‌اند و اگر تحلیل و بررسی کامل بنماییم؛ می‌بینیم: اختلافات بسیار در تبیین اصول عقاید و احکام شریعت دارند! آری، تحقیق و تتبّع در تاریخ آنان برای دستیابی به دین حق، از واجبات مسلّم عقلی است و این آیه از قرآن کریم نیز اشاره به همین حکم عقل می کند:

﴿...أ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلاّ أَنْ يُهْدَى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾[1]؛

«...پس آیا آن کس که هدایت به سوی حقّ می کند شایسته و سزاوار پیروی کردن از اوست یا آن کس که خود نیازمند به هدایت است [و تا راهنمایی نشود راه نمی‌یابد]. پس شما را چه شده است؟! چگونه داوری می کنید»؟

این آیه هم اشعار به این دارد که دو گروه در رأس امّتند: گروهی منصوب از جانب خدا برای تصدّی امر هدایت به سوی حقّ و گروه دیگر راه به سوی حقّ نمی‌یابند یا جاهل در شناخت حقّند و یا لجوج و معاند در پیروی از حقّ! حال آیا آن کس که به امر خدا هادی به سوی حقّ است و قرآن کریم اشاره به آن دارد کیست؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله که مبیّن قرآن است فرموده است:

(اَلْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ و عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ يَدُورُ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ كَيْفَ ما دارَ)؛[2]

«حقّ با علی است و علی با حقّ است؛ حقّ آنگونه می گردد که علی بگردد»!

---

* تتبّع: پیگیری در شناسایی.

۱ـ سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۳۵.

۲ـ نقل از مناقب خوارزمی، صفحه‌ی ۲۲۳.

شعار وحدت مشکلی را حل نمی‌کند

البتّه به این حقیقت توجّه داریم که مسئله‌ی تحقیق درباره‌ی یک مذهب حقّ و ارائه‌ی مدارک صحّت و اصالت آسمانی آن و روشن نمودن فکر نسل جوان نسبت به اصول و مبانی آن غیر از مسئله‌ی ایجاد اختلاف و تولید تشتّت در افکار و فتنه انگیزی بین گروههاست.

آنچه که آتش فتنه و فساد را مشتعل می‌سازد، تعصّبات جاهلانه و لجاج و عنادهای مغرضانه است که به غلط در قیافه‌ی مناظرات مذهبی جلوه کرده و کینه‌توزی‌ها به‌وجود می‌آورد و سرانجام با اتلاف نفوس و هتک اعراض، راه را برای نفوذ دشمن آماده می‌سازد وگرنه شناخت مذهب حقّ و آشنایی با مبانی دین خدا چنان که گفتیم از ضروری‌ترین عوامل حیاتی برای یک مسلمان بلکه برای هر فردی از افراد انسانی است! و همان سبب پیدایش وحدت و اتّحاد مقدّسی می‌شود که تمام گروههای حقیقت طلب و حقّ‌جو را بر محور واحدی می‌چرخاند و نیروی شکننده‌ی عظیمی در مقابل دشمن حقّ به‌وجود می‌آورد.

به فرموده‌ی قرآن:

﴿...صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ﴾؛[۱]

«...صفّ نیرومندی همچون دیوار سُربین حاصل می‌شود».

تنها با شعار وحدت و اتّحاد دادن، نه اتّحاد واقعی در دنیا به‌وجود می‌آید و نه حیات ابدی که هدف اصلی در آخرت است تأمین می‌شود.

این جمله‌ی روشنگر را هم در این باب از مولا یمان امیر المؤمنین علیه السلام بشنویم:

(وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ)؛[۲]

«این را بدانید! شما هرگز نمی‌توانید راه حقّ و رشد و سعادت را بشناسید مگر اینکه

۱ـ سوره‌ی صف، آیه‌ی ۴.

۲ـ کافی، جلد ۸، صفحه‌ی ۳۹۰ و نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۴۷، قسمت ۳.

اوّل، کسی را که راه حقّ را رها کرده است بشناسید».

چهره‌های غلط اندازی که پشت پا به حقّ زده و به راه باطل افتاده‌اند و در عین حال خود را رهروان راه حقّ معرّفی کرده و میلیون‌ها جمعیّت را به دنبال خود کشیده‌اند، طبیعی است که آن جمعیّت از آن جهت که آنها را نشناخته‌اند دنبال آنها رفته‌اند! از این رو قرآن کریم با لحنی توبیخ آمیز می‌فرماید:

﴿أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللهِ كُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ جَهَنَّمَ﴾؛[1]

«آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را تبدیل به کفران نمودند و مردم خود را به جایگاه هلاکت بار جهنّم وارد کردند»؟!

نعمت واقعی، حضرت علی علیه‌السلام

در آیه‌ی:

﴿...اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...﴾؛[2]

«...امروز کامل کردم برای شما دینتان را و تمام نمودم بر شما نعمتم را...».

از دین تعبیر به نعمت شده و اتمام آن نیز با نصب علی امیر المؤمنین علیه‌السلام به ولایت ارائه گردیده که نعمت تامّ و تمام منّ به شما امّت اسلامی ولایت علی امیر المؤمنین علیه‌السلام است! پس نعمت واقعی خدا که «دین اسلام» در پرتو وجود او نعمت می‌شود؛ علی علیه‌السلام است.

این آیه هم می‌فرماید: آن کافران، نعمت خدا را کنار زدند و کفر را جای او نشاندند و مردم را به مسیر جهنّم انداختند! ذیل همین آیه از امام امیر المؤمنین علیه‌السلام منقول است:

(مَا بَالُ أَقْوَامٍ غَيَّرُوا سُنَّةَ رَسُولِ اللهِ وَ عَدَلُوا عَنْ وَصِيِّهِ لا يَتَخَوَّفُونَ أَنْ

۱ـ سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۲۸.
۲ـ سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

يَنْزِلَ بِهِمُ الْعَذَابُ)؛[1]

«چرا و چه شد که گروههایی سنّت رسول خدا را تغییر دادند و از وصیّ او منحرف شدند و نمی‌ترسند که عذاب بر آنها نازل شود»؟!

آنگاه این آیه را تلاوت فرمودند:

﴿أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللهِ كُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ﴾؛

بعد فرمود:

(نَحْنُ النِّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَ اللهُ بِهَا عَلَى عِبَادِهِ وَ بِنَا يَفُوزُ مَنْ فَازَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)؛[2]

«ما هستیم آن نعمتی که خداوند آن را به بندگانش عنایت فرموده است و روز قیامت هر که رستگار شود، به سبب ما رستگار می گردد»!

حبل‌الله چیزی جز قرآن و عترت نیست

جمله‌ی بعدی از کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام:

(وَ لَنْ تَأْخُذُوا بِمِيثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ)؛[3]

شما نمی‌توانید به آن پیمانی که قرآن از شما گرفته است وفادار باشید مگر اینکه اوّل آن کسانی را بشناسید که این پیمان را نقض کردند و آن را زیر پا نهادند! آن پیمان قرآن این است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ۞ وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا...﴾؛[4]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوی را آن چنان که حقّ آن است رعایت

۱ـ کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۱۷.
۲ـ همان.
۳ـ نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۴۷، قسمت ۳.
۴ـ سوره‌ی آل عمران، آیات ۱۰۲ و ۱۰۳.

نمایید.طوری عمل کنید که مسلمان بمیرید[تا پایان عمر اسلام و ایمان خود را نگه دارید] و همگی چنگ به ریسمان خدا بزنید و پراکنده نشوید...».

اگر در چاهی عمیق افتاده‌ایم که پر از کثافات و حشرات موذی از مار و عقرب و افعی است و کسی از بالا ریسمانی به پایین انداخته که من آماده‌ام شما را از ته چاه بیرون بکشم.آیا ما چه می کنیم؟بدیهی است که بی درنگ آن ریسمان را می چسبیم و خود را می رهانیم.اینک خداوند منّان نیز می گوید:ای آدمیان!اکنون شما در قعر چاه عمیق و تاریک متعفّن از غرایز سرکش و جهل و شهوت افتاده‌اید و از همه طرف مورد هجوم رذایل نفسانی قرار گرفته‌اید و من برای نجات شما از ته این چاه هلاکت بار ریسمانی از عالم رحمانیّت خویش به سوی شما انداخته‌ام!آن را بچسبید و خود را به عالم غرق در نور و سرور قرب من برسانید.حال آن حبل اللّه و ریسمان خدا چیست و کدام است؟ آقایان اهل تسنّن می گویند:آن قرآن است.ما می گوییم اگر﴿حبل اللّه﴾همین قرآن بود این همه تفرّق و اختلاف در میان پیروان قرآن نمی‌بود!این مذاهب گوناگون از حنفی،شافعی،مالکی،حنبلی و شیعی که اصول فِرَق هستند و هر فرقه‌ای نیز انشعاباتی دارد و همه می گویند:قرآن!و حال آنکه قرآن می فرماید:

﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِیعاً وَ لاٰ تَفَرَّقُوا...﴾؛

اعتصام* به﴿حبل اللّه﴾حاصلش عدم تفرّق است.پس این تفرّق حاکی از عدم اعتصام به حبل اللّه است!

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه   چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

آری اینان حقیقت﴿حبل اللّه﴾را گم کرده‌اند!البتّه شکّ و تردیدی در این نیست که قرآن﴿حبل اللّه﴾است امّا از دیدگاه ما شیعه‌ی امامیّه آن قرآنی﴿حبل اللّه﴾است که روی دست علیّ و عترت و اهل بیت رسول علیهم السلام قرار گیرد و اهل بیت رسول مبیّن قرآن

---

* اعتصام:چنگ در چیزی زدن و متوسّل شدن.

رسول باشند! این دیدگاه نیز نشأت گرفته از حدیث متواتر * بین جمیع فرق اسلامی است که رسول الله صلی الله علیه و آله اعظم فرمود:

(اِنّی تارکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْن کِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتی اَهْلَ بَیْتی ما اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلوُّا اَبَداً لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَردا عَلَیَّ الْحَوض)؛[۱]

«من دو چیز گرانقدر از خود در میان شما باقی می گذارم؛ اگر به این دو متمسّک شوید، هیچگاه گمراه نمی گردید! آن دو کتاب خدا و عترت و اهل بیت من هستند که هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا روز قیامت بر من وارد شوند».

انحراف از کجا آغاز شد؟!

و متأسّفانه اولّ قدم انحرافی که آقایان اهل تسنّن برداشتند و به دنبال آن شکاف‌های عمیق و وسیع در امّت اسلامی به‌وجود آوردند؛ همین بود که قرآن را از عترت جدا کردند و سرگروه آنان عمربن خطاب در ساعات آخرین عمر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که می خواست برای تأکید پیوستگی قرآن و عترت دستوری بنویسد، با کمال گستاخی گفت:

(حَسْبُنا کِتابُ الله)؛[۲]

کتاب خدا برای ما کافی است[و نیازی به ضمّ ضمیمه و پیوست دیگری نداریم]!!

او با این سخن صریحاً گفتار پیامبر را رد کرد و گفت: امّت در تبعیّت از قرآن، نیازی به عترت ندارد و قرآن در امر هدایت امّت به تنهایی کافی است!! در صورتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده بود:

(اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلّوُا اَبَداً لَنْ یَفْتَرِقا...)؛

---

* حدیث متواتر: نقل متعدّد یقین آور.

۱ ـ المراجعات، صفحه‌ی ۱۹.

۲ ـ بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه‌ی ۴۷۳.

اگر به هر دو [کتاب و عترت] متمسّک بشوید از ضلالت در امانید و هیچگاه این دو از یکدیگر نباید جدا شوند تا امر هدایت امّت آنچنان که شایسته است تحقّق پذیرد.

آری، این اوّلین و اساسی ترین سنّتی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بود که توسط غاصبین خلافت زیر پا نهاده شد. آنگاه عجیب اینکه این آقایان خود را سنّی می دانند! یعنی عامل به سنّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و سنّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یعنی گفتار و رفتار آن حضرت. اینک ما می پرسیم: آیا حدیث ثقلین که شما هم آن را به صدور از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پذیرفته‌اید؛ از سنّت آن حضرت نبود که شما با کمال صراحت و گفتن: (حَسْبُنا کِتابُ اللّه)؛ آن را رد کردید و عملاً با کنار زدن عترت از متن دین و جدا ساختن **قرآن** از **عترت** طعنه به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله زدید و سنّت او را زیر پا نهادید. آیا باز شما سنّی هستید و ما رافضی که تارک سنّت پیامبر شده‌ایم؟ به عکس نهند نام زنگی* کافور* ﴿فما لکم کیف تحکمون﴾.

تفسیر حبل‌الله از زبان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

اینجا برای تفسیر روشن حبل اللّه که باید از بیان رسول خدا و ائمّه‌ی هدی علیهم‌السلام استمداد کنیم از میان روایات متعدّد این روایت را که روشنی بخش دلهای شیفتگان علی و آل علی علیهم‌السلام است عرض می کنم. در کتاب غیبت نعمانی که از متون معتبر روایی ماست این حدیث آمده و سند حدیث به امام سجّاد علیه‌السلام می رسد. آن حضرت فرمود:

(کانَ رَسوُلُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله ذاتَ یَوْمٍ جالِساً وَ مَعَهُ اَصْحابُهُ فِی الْمَسْجِدِ فَقالَ یَطْلُعُ عَلَیْکُمْ مِنْ هذا الْبابِ رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّة)؛

«روزی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با اصحابشان در مسجد نشسته بودند، در اثناء سخن فرمودند: الآن از این در مردی وارد می‌شود که اهل بهشت است».

(یَسْأَلُ عَمّا یَعْنیهِ)؛

---

* زنگی: سیاه‌پوست.
* کافور: ماده‌ی سفیدرنگ معطّر.

«می آید و از مطلبی که نافع به حالش هست سؤال می کند».

این خود درسی است که انسان عاقل باید درباره‌ی مطلبی به سؤال و جواب بپردازد که نافع به حال دنیا و یا آخرتش باشد! فرموده‌اند:

(مِنْ حُسْنِ اِسْلامِ الْمَرءِ تَرْکُهُ ما لا یَعنیهِ)؛[1]

«مسلمان خوب آن کسی است که آنچه نافع به حالش نیست رها کند [و عمر خود را با سؤال و جواب‌های بیهوده تلف نکند]»!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این مردی که هم اکنون وارد می شود آدم عاقلی است و از مطلبی سؤال خواهد کرد که نافع به حالش می باشد. طبیعی است که همه چشم به در مسجد دوختند.

(فَطَلَعَ رَجُلٌ طُوالٌ یُشْبِهُ بِرِجالِ مُضرَ)؛

«از در مسجد مرد بلندقامتی وارد شد که شبیه مردان مضر بود [ظاهراً مضر نام قبیله‌ای بوده است]».

تعبیر به طَلَعَ شده است که حاکی از درخشندگی معنوی آن مرد است!

(فَتَقَدَّمَ وَ سَلَّمَ وَ جَلَس)؛

«وارد شد و سلام کرد و نشست».

بدون اینکه حرفهای زیادی بزند تا نشست گفت:

(یا رَسُولَ الله اِنّی سَمِعْتُ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقولُ فیما اَنْزَلَ ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا﴾)؛

«ای رسول خدا! من می‌شنوم که خداوند عزّ و جلّ در کتابی که نازل کرده است می‌فرماید: همگی چنگ به ریسمان خدا بزنید و پراکنده نشوید».

(فَما هٰذَا الْحَبْلُ الَّذِی اَمَرَنا بِالْاِعْتِصامِ بِهِ وَ اَلاّ نَتَفَرَّقَ عَنْهُ)؛

---

۱ ـ المحجة البیضاء، جلد ۵، صفحه‌ی ۲۰۰.

«حالا این ریسمانی که خدا ما را امر کرده که بـه آن معتصـم بشـویم و از آن کنـاره نگیریم،چیست»؟

چه سؤال عاقلانه‌ای طرح کرده است!آدمی است مؤمن به قــرآن. در قـرآن آیـه‌ای دیده که برایش مبهم است و احتیاج به تفسیر دارد و خود قرآن گفته است:

﴿...فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ﴾؛[1]

«...هر چه را ندانستید از اهل اطّلاع و آگاهان سؤال کنید»!

و همچنین خدا به پیامبرش فرموده است:

﴿...وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾؛[2]

«...ما قرآن را به تو نازل کرده‌ایم و تو را مبیّن مجملات قرآن قرار داده‌ایم...».

این مرد هم دیده کلمه‌ی ﴿حبل الله﴾ در قرآن مُجْمَل[*] است و نیاز به بیان دارد و لذا مستقیماً به خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله رجوع کرده و از آن حضرت تقاضای بیان نموده است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله وقتی این سؤال را شنید در روایت هست که:

(فَاَطْرَقَ رَسُولُ اللهِ مَلِيّاً)؛

«رسول خدا یک زمان طولانی سر به پایین افکند و سکوت کرد».

این شیوه در مقام پاسخ دادن به یک سؤال با ارزش هــم نشـان از حکمـت جـواب دهنده و هم نشان از اهمّیّت مطلب سؤال شده است! شخص حکیم اگر چه کاملاً عالم بـه جواب است و نیاز به تفکّر ندارد؛ امّا حکمت و پختگیش اقتضـاء تـأمّل در جـواب دارد. شتابزدگی در جواب هر سؤال هم ناپختگی انسان را نشان می‌دهد و هم از عظمت مطلـب سؤال شده می‌کاهد و لذا:

(اَطْرَقَ رَسُولُ اللهِ مليّاً)؛

۱ـ سوره‌ی نحل، آیه‌ی ٤٣.
۲ـ همان، آیه‌ی ٤٤.
* مُجْمَل: دارای اجمال و نیازمند به شرح و تفصیل.

رسول خدا یک زمان طولانی سر به پایین افکند و سکوت کرد! و با این عمل توجّه تمام حضّار را جلب نمود! آن چنانکه همه ساکت و گویی سراپا گوش برای شنیدن جواب از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند.

(ثُمَّ رَفَعَ رَأسَهُ وَ اَشارَ بِیَدِهِ اِلی عَلیِّ بْنِ اَبیطالب)؛

پس از زمانی رسول خدا صلی الله علیه و آله سر بلند کرد و در حالی که با دست خود اشاره به علی‌بن‌ابیطالب می‌کرد، فرمود:

(هذا حَبْلُ اللهِ الَّذِی مَنْ تَمَسَّکَ بِهِ عُصِمَ بِهِ فِی دُنیاهُ وَلَمْ یَضِلَّ بِهِ فِی آخِرَتِه)؛

«این [علی] حبل‌الله و آن ریسمان الهی است که هر که به او تمسّک کند در دنیا از لغزش و انحراف از صراط مستقیم مصونیّت می‌یابد و در آخرت طریق به سوی بهشت جاودان را گم نمی‌کند»!

تنها به گفتن با زبان اکتفا نکرد بلکه با اشاره‌ی دست، شخص وجود اقدس او را هم مشخّص نمود.! همان کار را که در روز عید غدیر در مقام نصب آن حضرت به ولایت امر انجام داد. در قسمت بالای آن منبر گونه‌ای که در وسط بیابان از جهاز شتران درست کرده بودند، ایستاد و علی را هم در یک پله پایین‌تر از خود نگه داشت، آنگونه که هر دو را تمام جمعیّت دیدند و پس از سخنان بسیار دست علی را گرفت و بلند کرد و با صدای هر چه بلندتر فرمود:

(اَیُّهَا النّاس)؛

«همه ببینید و بشنوید»!

(مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلیٌّ مَوْلاهُ)؛

«این علی! که شخص او را می‌بینید و دستش به دست من است پس از من مولای شماست».

در این حدیث هم تنها به گفتن اکتفا نفرمود که بگوید: (علیٌّ حَبْلُ الله)؛ بلکه با

اشاره‌ی دست ابتدا شخص او را مشخّص کرد و آنگاه فرمود: (هذا حَبْلُ اللّٰه)؛ در دنباله‌ی حدیث آمده است: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله اینگونه جواب آن مرد سؤال کننده را داد و «حبل اللّٰه» قرآن را بالعیان مشخّص نمود:

(فَوَثَبَ الرَّجُلُ اِلَی عَلِیٍّ)؛

«آن مرد سؤال کننده از جا جست و به سوی علی علیه السلام رفت».

انسان گاهی به طور عادی از جا بر می‌خیزد امّا گاهی با عجله و شتاب از جا بر می‌جهد آنچنان که گویی می‌خواهد از زمین پرواز کند! آن مرد از جا پرید و خود را به امیرالمؤمنین علیه السلام رساند:

(فَاحْتَضَنَهُ مِنْ وَراءِ ظَهْرِهِ)؛

«از پشت سر آن حضرت را در بغل گرفت [در حالی که]»:

(وَ هُوَ یَقُولُ اعْتَصَمْتُ بِحَبْلِ اللهِ وَ حَبْلِ رَسُولِه)؛

«می گفت: اعتصام جستم به حبل خدا و حبل رسول خدا».

(ثُمَّ قامَ فَوَلَّی وَ خَرَجَ)؛

«آنگاه برخاست و راه خود را پیش گرفت [و از مسجد] خارج شد».

در زمانی کوتاه سؤالی نافع کرد و جوابی روشن گرفت و رفت. نه وقتی گرفت و نه حرف زیادی زد و نه چون و چرایی کرد!

او که رفت، مردی از اصحاب که نشسته بود گفت: یا رسول اللّٰه! اجازه می دهید من بروم و به او برسم و از او بخواهم که برای من از خدا طلب مغفرت کند. فرمود:

(اِذاً تَجِدُهُ مُوَفَّقاً)؛

«او را مؤفّق خواهی یافت».

آن مرد صحابی رفت و به او رسید و گفت: برای من دعا کن و از خدا بخواه که مرا بیامرزد. حال اگر ما باشیم می گوییم: ممنونم. من که قابل نیستم امّا او خیلی صریح جواب

داد و گفت:

(اَفَهِمْتَ ما قالَ لِی رَسُولُ اللهِ وَ ما قُلْتُ لَهُ)؛

«آیا فهمیدی که پیامبر صلی الله علیه و آله به من چه گفت و من به او چه گفتم»؟

گفت: بله، فهمیدم. گفت:

(فَاِنْ کُنْتَ مُتَمَسِّکاً بِذلِکَ الْحَبْلِ غَفَرَ اللهُ لَکَ وَ اِلاّ فَلا غَفَرَاللهُ لَکَ)؛[۱]

اگر به همین ریسمان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معرّفی کرد تمسّک جستی خدا تو را بیامرزد و گرنه خدا تو را نیامرزد. تعارفی در کار نیست.

دو حدیثی که باید آموخت و به خاطر سپرد

اینجا مناسب می‌بینیم این نکته را عرض کنیم: هر فرد شیعی مذهب باید حدّاقلّ این دو حدیث منقول از رسول خدا صلی الله علیه و آله را که مورد پذیرش هر دو فرقه از شیعه و سنّی است یاد بگیرد و معنای آنها را خوب بفهمد و به عنوان یک دلیل محکم برای حقّیت مذهبش به خاطر بسپارد که هم سبب استحکام عقیده‌ی خودش باشد و هم به هنگام لزوم از اصالت مذهب خود دفاع کند. آن دو حدیث کوتاه متن یکی حدیث ثَقَلین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

(اِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْن کِتابَ اللهِ وَ عِتْرَتی اَهْلَ بَیْتی ما اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا اَبَداً لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوض)؛[۲]

این حدیث، مرجعیّت انحصاری اهل بیت رسول علیهم السلام را در به دست آوردن حقایق دین همدوش با قرآن نشان می‌دهد و اصالت منحصره‌ی مذهب شیعه را اثبات می‌کند و حدیث دوّم حدیث ایذاء فاطمه علیها السلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

(فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّی مَنْ آذاها فَقَدْ آذانی وَ مَنْ آذانی فَقَدْ آذَی الله)؛

۱ـ غیبت نعمانی، صفحه‌ی ۴۲.

۲ـ سفینة البحار، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۳۲، (ثقل).

«فاطمه قطعه‌ای از من است! هر که او را بیازارد، مرا آزرده است و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است»!!

آنگاه قرآن نیز صریحاً نتیجه‌ی شوم ایذاء خدا و رسول را نشان داده و فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً﴾؛[۱]

«آنان که خدا و رسولش را بیازارند؛ در دنیا و آخرت ملعون به لعنت خدا می‌باشند و خداوند عذاب خوارکننده‌ای برای آنان آماده کرده است»!

وقتی این حدیث را کنار آن آیه‌ی قرآن بگذاریم نتیجه این می‌شود: آن کسانی که پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مسند حکومت اسلامی را غصب کرده و از طُرُق گوناگون موجبات ایذاء فاطمه علیها السلام را فراهم نمودند، ملعون به لعنت خدا در دنیا و آخرت و محکوم به عذاب مُهین* در روز قیامت می‌باشند و اینگونه کسان به حکم عقل و شرع و عرف صلاحیّت حکومت بر امّت اسلامی و تصدّی امر ولایت بر مسلمین را ندارند.

دشنام دادن شیوه‌ی مؤمنان نیست

ما هرگز سَبّ نمی‌کنیم و دشنام نمی‌دهیم! قرآن کریم حتّی سبّ بتها را روا نمی‌بیند و می‌فرماید:

﴿وَ لا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ...﴾؛[۲]

«معبودهای باطل آنها را دشنام ندهید...».

امیرالمؤمنین علیه السلام به لشگریانش در جنگ صفین که معاویه و یارانش را دشنام می‌دادند فرمود:

۱ـ سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۷.
* مُهین: خوارکننده.
۲ـ سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۰۸.

(اِنّی اَکْرَهُ لَکُمْ اَنْ تَکُونُوا سَبّابِین)؛[1]

«من خوش ندارم که شما دشنامگو و بدزبان باشید».

امّا لعنت دشنام نیست!لعنت نفرین و دعا علیه کسی است و این کار خداست که می فرماید:

﴿...ألا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظّالِمِینَ﴾؛[2]

و می فرماید:

﴿...لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ...﴾؛[3]

ما هم به پیروی از قرآن خدا لعنت می کنیم و روی منطق عقل و قرآن و حدیث سخن می گوییم و لذا فاطمیّه در میان ما شیعیان، تنها ایّام اشک و آه و عزا نیست بلکه عمدتاً برای اعلان بطلان مکتبی است که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مقابل مکتب اهل بیت رسالت علیهم السلام به وجود آمد و ضربت کارگری بر پیکر امّت اسلامی فرود آورد و به فرموده ی قرآن:

﴿...بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللهِ کُفْراً وَ أحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ جَهَنَّمَ﴾؛[4]

«نعمت خدا را [که ولایت اهل بیت رسول بود] تبدیل به کفر کردند و جمعیّت های عظیم از امّت را به مسیر دارالبوار جهنّم انداختند».

پس حدیث ثقلین، سند حقّانیت اهل بیت رسول علیهم السلام است و حدیث ایذاء فاطمه علیها السلام سند ملعونیت دستگاه حاکم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است!!حدیث ثقلین رمز تولّی به اهل بیت رسول علیهم السلام و حدیث ایذاء فاطمه علیها السلام رمز تبرّی از دشمنان اهل بیت رسول است!! و لذا گفتیم بسیار لازم است که هر فرد شیعی این دو حدیث را پیوسته ملازم باشد و آن دو را در عمق جان خود بنشاند و در شرایط مناسب به بحث درباره ی آن دو بپردازد.

۱ـ نهج البلاغه ی فیض، خطبه ی ۱۹۷.
۲ـ سوره ی هود، آیه ی ۱۸.
۳ـ سوره ی احزاب، آیه ی ۵۷.
٤ـ سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۸.

آیا حضرت زهرا علیهاالسلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مورد اذیّت قرار گرفت؟

حال ممکن است در بعض اذهان این سؤال طرح شود: آیا راستی حضرت فاطمه علیهاالسلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از طرف دستگاه حاکم مورد ایذاء و ستم قرار گرفته است؟ جواب این سؤال ارجاع به کتب معتبر تاریخ از مورّخان شیعه و سنّی که وقایع پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به گونه‌ی کاملاً مفصّل و با تمام جزئیّات آن ضبط کرده‌اند و در دسترس محقّقان قرار دارد و روشن‌تر از آفتاب ارائه کرده‌اند که آن حضرت در تمام مدّت عمر کوتاه خود پس از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (از چهل روز و هفتاد و پنج روز و نود و پنج روز بر حسب اختلاف در نقل) علی‌الدّوام از ظلم و ستم‌های متصدّیان امر حکومت در حال شکایت بوده است. تا آنجا که فرموده است:

(صُبَّتْ عَلَیَّ مَصائِبُ لَوْ اَنَّها صُبَّتْ عَلَی الْاَیّامِ صِرْنَ لَیالِیا)؛

«آنچنان مصائب گوناگون بر من فرو ریخت که اگر بر روزهای روشن ریخته می‌شد، تبدیل به شب‌های تار می‌گردید».

شما تنها یک نگاه گذرا به خطابه‌ی آتشین و پر از سوز و گداز آن یگانه یادگار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد مدینه و در مجمع عمومی مهاجرین و انصار بیندازید و ببینید ابوبکر رئیس حکومت را چگونه به صحنه‌ی محاکمه کشیده و با خطاب‌های تند و عتاب‌آمیز او را مورد سرزنش قرار داده که:

(یَابْنَ اَبی قُحافَه اَفی کِتابِ اللهِ اَنْ تَرِثَ اَباكَ وَ لا اَرِثَ اَبی)؛

«ای پسر ابی قحافه! آیا در کتاب خدا این دستور رسیده که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم»؟!

(اَفَحُکْمَ الْجاهِلِیَّةِ تَبْغُونَ﴿وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الاِسلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الاخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ﴾)؛

«آیا تبعیّت از قانون جاهلیّت می‌کنید [و راه کفر و نفاق می‌پیمایید]؟ آیا تو نمی‌دانی:

که هر کـه دینـی غـیر از اسلام انتخـاب کنـد از او پذیرفتـه نمی‌شـود و او در آخـرت از زیانکاران است»!!؟

یعنی تو از مسیر دین و آیـین اسـلام بـیرون رفتـه و آیـین دیگـری بـر گزیـده‌ای و از زیانکاران در آخرت شده‌ای! آیا اینگونه سخن گفتن حاکی از آزردگی خاطر از ظلم ابوبکـر و اظهار خشم بر او و هوادارانش نیست؟ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

(اِنَّ اللهَ یَغْضَبُ لِغَضَبِ فاطِمَةَ وَ یَرْضیٰ لِرِضاها)؛

«خشم و رضای فاطمه، سبب خشم و رضای خداست».

یعنی آن کسی که مغضوب فاطمه است مغضوب خداست و مغضـوب خـدا حقّ حاکمیّت بر امّت اسلامی ندارد! پس از ایـراد خطابـه در مسـجد، وقـایع دردنـاک دیگری پیش آمد و آن ودیعه‌ی الهیّه بستری شد! امّا آن خطابه کار خود را کرد و همچـون صاعقه بر سر ابوبکر و هوادارانش فرود آمد و افکار عمومی را علیه دستگاه حاکم متشـنّج ساخت. در آن شرایط تصمیم گرفتند برای ایجاد آرامش در افکار مـردم عـده‌ای از زنـان رجال و سردمداران کشور را به عنوان عیادت از زهرا علیها السلام به خانه‌اش بفرستند. آنها آمدنـد امّا با سخنانی کوبنده‌تر از سخنان در مسجد روبـرو شـدند! آنـها در مقـام احـوال پرسـی برآمدند و گفتند:

(کَیْفَ اَصْبَحْتِ مِنْ عِلَّتِكِ یا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ)؛

«[ای دختر رسول خدا!] حال شما چگونه است و با بیماری چگونه به سر می‌برید»؟

عادتاً باید جواب بدهد: دردهای متعدّد دارم. از درد پهلو و درد بازو و زخم سینه و سقط جنین ناراحتم و شب‌ها خوابم نمی‌برد و... ولی آن حضرت در جواب احوال پرسی آنها کوچک‌ترین اشاره‌ای به این ناراحتی‌های خود نکرد بلکه بدون هر مقدّمه‌ای سـخن از انحراف دستگاه حاکم از مسیر دین و بیدادگری‌های آن به میان آورد و فرمود:

(اَصْبَحْتُ وَ اللهِ عائِفَةً لِدُنْیاکُمْ قالِیَةً لِرِجالِكُمْ)؛

«به خدا قسم من صبح کرده‌ام در حالی که از دنیای شما منزجر و نسبت به مردانتان خشمگینم»!

نفرمود: از دنیا منزجرم! بلکه فرمود از دنیای شما. یعنی این دنیایی که شما به‌وجود آورده‌اید، از ظلم و خیانت و جنایت و بی‌رحمی و انحراف از مسیر دین و... ضمیر را هم جمع مذکّر آورده: (دنیاکم)؛ (رجالکم)؛ با اینکه مخاطب زن‌ها هستند و قاعدتاً باید (دنیاکُنَّ)؛ (رجالکُنَّ)؛ گفته شود. (اگر چه در بعض نقل‌ها دنیاکنّ و رجالکنّ آمده است ولی در نقل مرحوم صدوق (رض) در معانی الاخبار آمده است: دنیاکم و رجالکم). اشاره به اینکه مخاطب اصلی من رجال و سردمداران کشورند نه زن‌ها که دخالت مستقیم در امور ندارند!

بخشی از خطبه‌ی آتشین حضرت زهرا علیهاالسلام در بستر شهادت

این خطبه هم که از بستر شهادت ایراد شده است در حدّ خود مفصّل است و مجال نقل تمام آن نیست. تنها چند جمله‌ای از آن به طور منتخب به عرض می‌رسد و از جمله فرمود:

(وَیْحَهُم اَنّی زَحْزَحُوها* عَنْ رَواسِی الرِّسالَةِ وَ قَواعِدِ النُّبُوَّة)؛

«وای بر آنها! مسند خلافت و امامت را که پایگاه محکم رسالت و ستون استوار نبوّت بود کجا حرکت داده و آن را جابجا کردند»!!

﴿...اَلا ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبینُ﴾؛[۱]

«آگاه باشید که این زیان و خسران آشکاری بود که اینان به بار آوردند»!!

(اَما لَعَمْرِی لَقَدْ لَقِحَتْ فَنَظِرَةٌ رَیْثَما تُنتِجُ ثُمَّ احْتَلِبُوا مِلْأَ الْقَعْبِ دَماً عَبیطاً وَ زُعافاً مُمْقِراً)؛

«به حیات خودم قسم! این ناقه‌ی خلافت [از نطفه‌ی حرام] آبستن شد! اینک منتظر

---

* بنا بر نقلی زعزعوها.

۱ـ سوره‌ی حجّ، آیه‌ی ۱۱.

باشید تا بزاید آنگاه طرف‌های زندگی خود را زیر پستان آن بگیرید و بدوشید و ببینید که به جای شیر خون تازه و سمّ کشنده به شما خواهد داد».

(هُنا لِكَ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ وَ يَعْرِفُ التّالُونَ غِبَّ ما اَسَّسَ الاَوَّلُونَ)؛

«اینجاست که زیان می‌برند آنان که به راه باطل رفته‌اند و آیندگان نیز عاقبت شوم کار گذشتگان را می‌بینند».

در یک قسمت از پایان سخنانش فرمود:

(اَبْشِروا بِسَيْفٍ صارِمٍ وَ هَرْجٍ شامِلٍ وَ اسْتِبْدادٍ مِنَ الظّالِمينَ يَدَعُ فَيْئَكُم زَهِيداً وَ جَمْعَكُم حَصِيداً)؛[1]

حال انتظار این را داشته باشید که در آینده‌ی نه چندان دور شمشیرهای برّنده و هرج و مرج فراگیر و خودکامگی از ستمگران، چنان زندگی شما را در بر می‌گیرد که اموالتان را به غارت می‌برند و جمعیّتتان را درو می‌کنند این پیشگویی زهرا علیهاالسلام پس از پنجاه سال به وقوع پیوست. در سال ٦٣ هجری پس از واقعه‌ی کربلا لشگریان شام مدینه را به دستور یزید قتل عام کردند! اموال را غارت و جمعیّت‌ها را از دم شمشیر گذراندند و نوامیس را هتک کردند و اهل مدینه سزای ظلم بر فاطمه علیهاالسلام را بالعیان دیدند و چشیدند!

چگونگی اذن ملاقات با حضرت زهرا علیهاالسلام

باری پس از پایان خطابه، زن‌ها پیام تند و ملامتبار و تهدیدآمیز زهرا علیهاالسلام را به مردانشان رساندند و آنها بیش از پیش در تنگنای فشار افکار عمومی قرار گرفتند. از این رو تصمیم دیگری گرفتند و آن اینکه به فکر افتادند: خود آن دو نفر (ابوبکر و عمر) شخصاً به عیادت فاطمه علیهاالسلام بروند و مستقیماً به عذرخواهی از آن حضرت بپردازند تا شاید از این طریق جلب رضایت کرده و آرامشی در افکار مردم به‌وجود آورند.

---

۱ - بیت الاحزان، صفحه‌ی ۷۵.

در خانه‌ی زهرا علیهاالسلام آمدند امّا اذن ملاقات داده نشد! مکرراً آمدند و نتیجه نگرفتند.عاقبت دست به دامن امیرالمؤمنین علیه‌السلام شدند و آن حضرت را واسطه قرار دادند.عمر گفت: یا اباالحسن ابوبکر پیرمرد رقیق‌القلب و یار غار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده است. چه شود که شما برای ما از فاطمه اذن ملاقات بگیری؟آن جناب به خانه آمد و با خطابی که حاکی از تکریم و تجلیل است فرمود:

(اَیَّتُهَا الْحُرَّةُ فُلانٌ وَ فُلانٌ بِالْبابِ یُریدانِ اَنْ یُسَلِّما عَلَیْكِ فَما تُریدِینَ)؛

«ای آزادزن![یعنی تو خود آزاد و مستقلّ در کار خود هستی، من تحمیلی بر تو ندارم]فلانی و فلانی[ابوبکر و عمر]بیرون در هستند و می‌خواهند به شما سلام کنند اینک میل شما چیست»؟

فاطمه علیهاالسلام فرمود: به خدا قسم من از آنها[ابوبکر و عمر] ناراضیم و اذن ملاقات نمی‌دهم! علیّ مظلوم فرمود: من متعهّد شده‌ام از شما اذن ملاقات بگیرم.این سخن را که شنید از روی کمال تواضع و فروتنی فرمود:

(اَلْبَیْتُ بَیْتُكَ وَ الْحُرَّةُ زَوْجَتُكَ اِفْعَلْ ما تَشاء)؛

«خانه،خانه‌ی تو و آزادزن نیز زوجه‌ی توست،هر طور تمایل دارید عمل کنید».

زنان موظّف به اطاعت از شوهرانشان هستند.همانطور که در بستر افتاده بود؛ با کمک زنانی که کنار بسترش بودند روسری خود را بست و از آنها خواست صورتش را به سمت دیوار بچرخانند! آن دو وارد شده و سلام کردند. آن حضرت جواب سلامشان را نداد!! اشاره به اینکه من شما را مسلمان نمی‌دانم تا جواب سلامتان واجب باشد! نشستند و ابوبکر آغاز سخن کرد و گفت: شما دختر رحمتٌ للعالمین هستید. از ما اسائه ی ادبی شده و جریاناتی پیش آمده و اینک به عذرخواهی آمده‌ایم. ما را ببخشید و از ما راضی بشوید.

سؤال حضرت زهرا علیهاالسلام

حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود: من یک سؤال از شما می‌کنم و جواب می‌خواهم و دیگر با شما حرف نمی‌زنم. سؤال من این است: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا این جمله را از پدر من

دربارهی من شنیدید که فرمود:

(فاطِمَةُ بَضْعَةُ مِنّی فَمَنْ آذاها فَقَدْ آذانی فَمَنْ آذانی فَقَدْ آذَی اللهَ)؛

گفتند: بله،شنیدیم. همین که آنها این اقرار و اعتراف را کردند؛فاطمه علیهاالسلام با دشواری زیاد دستش را به آسمان برداشت و گفت: خدایا! شاهد باش این دو نفر مرا آزردهاند، من از اینها ناراضی و بر اینها خشمگینم! بعد فرمود: دیگر با شما حرف نمیزنم تا به لقای خدا و پدرم برسم و شکایت شما را پیش خدا و پدرم ببرم.

ابوبکر از شنیدن این سخن ناله سر داد و ویل و واویل کرد و گفت: ای کاش مادر مرا نزاییده بود[1]و ... به هر حال رفتند.

سفارشهای حضرت زهرا علیهاالسلام به حضرت علی علیه‌السلام

آنها که رفتند فاطمه علیهاالسلام به امیرالمؤمنین عرض کرد: آقا!من به آنچه که شما فرمان دادید عمل کردم حال من هم از شما تقاضاهایی دارم.امام احساس کرد همسر عزیزش سخنانی محرمانه دارد و میخواهد اتاق خلوت شود. به زنهایی که حاضر بودند دستور داد از اتاق خارج شدند. آمد و کنار بستر نشست و سر زهرا علیهاالسلام را از روی بالش بلند کرد و به سینهاش چسبانید و فرمود: عزیزم! بگو هر چه در دل داری برای من بگو. عرض کرد: ای پسر عموی عزیزم! من رفتنی هستم! ساعتی پیش پدرم را در خواب دیدم به من فرمود: دخترم! بیا من اشتیاق دیدار تو را دارم. اینک من حرف اوّلم این است که آیا در طول این مدّتی که با شما بودهام یک حرف دروغ از من شنیدهاید؟یک نافرمانی کوچک از من مشاهده فرمودهاید؟(یعنی اگر دیده و شنیدهاید اکنون حلالم کنید). امیرالمؤمنین از شنیدن این سخن سخت دگرگون شد و اشک از دیدگانش جاری گشت و فرمود:(معاذالله)؛تو بزرگوارتر از این بودهای که دروغی بر زبانت جاری شود و نافرمانی از تو مشاهده گردد. آنگاه فرمود: بچّههای من خردسالند و بیمادر میشوند. هر

۱ـتلفیق از بحارالانوار،جلد ۴۳،صفحهی ۱۹۸ و بیت‌الاحزان،صفحات ۷۳ و ۷۴.

مردی احتیاج به زن دارد و بعد از من ازدواج خواهید کرد. از شما می‌خواهم با امامه دختر خواهرم زینب ازدواج کنید که با بچّه‌های من مهربان‌تر از دیگران است(چهار فرزند داشت که بزرگترینشان هشت ساله و کوچکترینشان چهارساله بود).

سپس عرض کرد: وصیّت عمده‌ی من این است که مرا شبانه تجهیز کن! نمی‌خواهم احدی از اینان که به من ستم کرده‌اند از تجهیزم آگاه گردند! خودت شب غسلم بده و کفن بر من بپوشان و نماز بر من بخوان و شب دفنم کن و پس از دفنم کنار قبرم بنشین و برای من تلاوت قرآن کن. در همان حال که سر بر سینه‌ی علی علیه‌السلام داشت، گفت:

(اَلْسَّلامُ عَلی جِبْرَئیل،اَلْسَّلامُ عَلی رَسُولِ الله)؛

و روح از بدن مقدّسش به پرواز در آمد و به عالم قدس ارتحال یافت و چراغ خانه‌ی علی علیه‌السلام خاموش شد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام آهسته سرش را روی بالش گذاشت. صدای شیون از خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بلند شد.ساعات اوّل شب بود. مردم که از شدّت بیماری زهرا علیهاالسلام آگاه بودند انتظار چنین واقعه‌ای را داشتند و لذا صدای گریه از این خانه به آن خانه منتقل شد و شهر مدینه یکجا تکان خورد و مبدّل به عزاخانه شد! به فرموده‌ی محدّث قمی(رض):

(فَصاحَتْ اَهْلُ الْمَدینَةِ صَیْحَةً واحِدَةً کادَتِ الْمَدینَةُ اَنْ تَتَزَعْزَعَ)؛[1]

«اهل مدینه یک صدا فریاد کشیدند آن چنان که گویی مدینه می‌خواهد از جا کنده شود»!

کودکان بی‌مادر آمدند و خود را روی پیکر بی‌روح مادر انداختند. حسن علیه‌السلام روی سینه‌ی مادر افتاده بود و می‌بوسید و می‌گفت: مادر! من حسنم، با من حرف بزن. حسین علیه‌السلام آمد، پایین پای مادر نشست. پاهای مادر را در بغل گرفته، می‌بوسید و می‌گفت: مادر! من حسین توام، با من حرف بزن. نزدیک است جان از بدنم مفارقت کند. همین حسین هم یک روز در گودال قتلگاه با تن آغشته به خون افتاده بود و کودکان یتیمش دورش حلقه زده بودند! در آن میان خواهر غمدیده‌اش با چشمی گریان و قلبی

---

۱ ـ بیت‌الاحزان، صفحه‌ی ۷۸.

سوزان می گفت:

(یا مُحَمَّداه یا مُحَمّداه صَلّی عَلَیْکَ مَلائِکَةُ السَّماء هذا حُسَیْن مُرَمَّلُ بِالدِّماءِ مُقَطَّعُ الاَعْضاءِ)؛

پروردگارا!

به حرمت صدّیقه ی کبری علیهاالسلام در فرج امام زمان علیه السلام تعجیل بفرما.

ما را در زمره ی محبّین اهل بیتش محسوب بفرما.

حسن عاقبت به ما عنایت بفرما.

گناهان ما را بیامرز.

فهرست مطالب

عنوان **صفحه**